

کلام مرحوم اصفهانی:

مرحوم اصفهانی در نهایت‌الدرایة درباره اینکه صیغه نهی چگونه بر تکرار دلالت دارد می نویسد:

«لا یخفی علیک: أن الطبیعة توجد بوجودات متعدّدة، ولكل وجود عدم هو بديله ونقيضه، فقد يلاحظ الوجود مضافا إلى الطبيعة المهملة، التي كان النظر مقصورا على ذاتها وذاتياتها، فيقابله إضافة العدم إلى مثلها، ونتيجة المهملة جزئية، فكما أن مثل هذه الطبيعة تتحقّق بوجود واحد، كذلك عدم مثلها، وقد يلاحظ الوجود مضافا إلى الطبيعة بنحو الكثرة، فلكل وجود منها عدم هو بديله، فهناك وجودات وأعدام.»

وقد يلاحظ الوجود بنحو السعة - أي بنهج الوحدة في الكثرة - بحيث لا يشدّ عنه وجود، فيقابله عدم مثله، وهو ملاحظة العدم بنهج الوحدة في الأعدام المتكثرة - أي طبيعي العدم - بحيث لا يشدّ عنه عدم. ولا يعقل أن يلاحظ الوجود المضاف إلى الماهية على نحو يتحقّق بفرد ما، ويكون عدمه البديل له بحيث لا يكون إلاّ بعدم الماهية بجميع أفرادها.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. طبیعت در ضمن هر فرد موجود می شود و لذا به وجودات متعدده موجود است
۲. و هر وجود هم عدم خاص خود را دارد (که بديل و جانشین آن است)
۳. [اما آنچه در ذهن از وجود حاصل می شود، مفهوم و لحاظ ذهنی است، حال:]
۴. گاه مفهوم ذهنی، «وجود ماهیت مهمله» است (یعنی صرف ذات انسان -مثلاً- و ذاتیات انسان، بدون عوارض مشخصه) که مقابل آن عدم انسان است.
۵. این مفهوم چون مربوط به ماهیت مهمله است، جزئیه است، یعنی «انسان مهمله» با یک فرد موجود می شود و با انعدام یک فرد هم معدوم می شود
۶. اما گاهی مفهوم ذهنی، «وجود طبیعت به نحو کثرت» است. (یعنی به نحو عام افرادی و استغراقی یعنی اینکه «افراد» را لحاظ کند). در این صورت وجود هر فرد یک عدم دارد.
۷. و گاه وجود را به نحو سعه (عام مجموعی) لحاظ می کند (یعنی افراد را به نحو عام مجموعی لحاظ کند). در این صورت عدم هم به نحو سعه و نهج واحد است.

۱. نهایت‌الدرایة، ج ۲، ص ۲۸۹



۸. اما اینکه ماهیت را به گونه ای لحاظ کنیم که با یک فرد موجود شود [یعنی طبیعت مهمله یا طبیعت به نحو کثرت] ولی عدم آن، ماهیتی باشد که به نحو سعه لحاظ شده است (عام مجموعی)

ما می گوئیم:

۱. عبارت مرحوم اصفهانی دارای نوعی ناسازگاری است. چرا که :

آنچه ملاحظه می شود و وجود به آن نسبت داده می شود، ماهیت (طبیعت) است و نه وجود [چنانکه ایشان می نویسند وجود به نحو سعه لحاظ می شود] یعنی ماهیت گاه ماهیت مهمله است و آن را موجود لحاظ می کنیم و گاه ماهیت را به نحو سعه (عام مجموعی) لحاظ می کنیم. و آن را موجود لحاظ می کنیم. پس آنچه ملاحظه می شود، ماهیت است نه وجود.

۲. مرحوم اصفهانی در ادامه تاکید می کنند که اگر ماهیت که در امر و نهی ملاحظه شده است، به گونه ای لحاظ شده است که با وجود یک فرد، موجود می شود، باید «عدم آن» که متعلق صیغه نهی است، هم با عدم یک فرد، معدوم می شود و اگر به گونه ای لحاظ شده است که با عدم همه افراد، معدوم می شود، لاجرم در صیغه امر هم همین ماهیت، متعلق امر است و لذا با وجود همه افراد، موجود می شود. و نمی تواند چنین لحاظ کرد که ماهیت در طرف وجود، با یک فرد موجود شود و در طرف عدم، با انعدام همه افراد معدوم گردد.

۳. اما این سخن مرحوم اصفهانی، صرفاً اشکالی بر بیان مرحوم آخوند است که می فرمود: همان طبیعتی که متعلق امر است، متعلق نهی است، در حالی که اگر بگوییم ماهیت به نحو ماهیت مهمله، یا به لحاظ عام استغراقی، متعلق امر است ولی در نهی، آنچه متعلق واقع شده است، «ماهیت به لحاظ سعه» است (یعنی گویی عرف در جانب نهی، ماهیت را به نحو عام مجموعی، متعلق قرار داده است)، مشکلی واقع نمی شود.

۴. اما اینگونه لحاظ ماهیت در جانب متعلق نهی ممکن است با اشکال دیگری مواجه می شود و آن اینکه اگر بگوییم چنین لحاظی از ماهیت، متعلق نهی است، با اتیان یک فرد، نهی مخالفت شده است و ساقط شده است و لذا اتیان فرد دوم و افراد دیگر عصیان تلقی نمی شود.

۵. در جواب می توان گفت که بعد از اتیان فرد اول، مجدداً نهی متوجه به مکلف می شود و لذا تکلیف جدیدی متوجه او شده است.

پس مکلف در روز اول، تکلیف دارد که از «همه افراد خمر» اجتناب کند، حال اگر اولین فرد را مرتکب شد، این نهی را عصیان کرده است. ولی مجدداً نسبت به ترک همه خمرها، تکلیف پیدا می کند.



و این را می توان یکی از لوازم خطابات قانونیه برشمرد که خطاب قانونی را در هر حال - بدون اینکه انحلال نسبت به مکلف و مکلف به داشته باشد- شامل حال همه مکلفین می داند. (در این باره ذیل سخن امام بیشتر سخن خواهیم گفت)

